

بررسی آموزه خطنانپذیری پاپ در کلیسای کاتولیک

سید حامد علی‌زاده موسوی*

احمدرضا مفتاح**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۱۸]

چکیده

در جهان مسیحیت اموری همچون کتاب مقدس، کلیسا، شورای اسقفان و پاپ از جمله موضوعاتی هستند که کم و بیش درباره آنها ادعای خطنانپذیری مطرح شده است. آنچه در این میان از همه بحث‌برانگیزتر است و ابهامات و اختلافات بسیار به همراه داشته و دارد، خطنانپذیری پاپ است. در این مقاله، ضمن اشاره به مفهوم و متعلق خطنانپذیری، چگونگی حجیت‌یافتن این آموزه در طول تاریخ بررسی و نقد شده است. اگرچه اشاراتی در نامه‌های پاپ‌ها در قرون پنجم و ششم به این آموزه در اسناد کلیسایی یافت می‌شود، اما این آموزه به صورت الاهیاتی در قرون وسطا، یعنی اواخر قرن سیزدهم، آغاز شد و الاهی‌دانان مسیحی قلمرو این آموزه را تبیین و تحدید کردند و دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه شکل گرفت. سیر تاریخی بیانگر آن است که این آموزه تا قرن نوزدهم و تصویب در شورای اول واتیکان جزء سنت قطعی کلیسای کاتولیک محسوب نمی‌شده است. حتی پس از تصویب آن نیز در خود کلیسای کاتولیک مخالفانی داشته که حجیت این آموزه را نقد کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: خطنانپذیری، کلیسای کاتولیک، پاپ، سنت، شورای اول واتیکان.

* دانش‌آموخته دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، گرایش الاهیات مسیحی، دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده

مستول) hamed.moosavi2@gmail.com

** دانشیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم meftah@urd.ac.ir

مقدمه

کتاب مقدس و سنت دو منبع اصلی الاهیات کاتولیک است. از دیدگاه کلیسای کاتولیک «کتاب مقدس سخن خدا است که به الهام روح القدس نوشته شده است و سنت، کلمه خدا را که توسط مسیح خداوند و روح القدس به رسولان سپرده شده است منتقل می‌کند» (تعالیم کلیسای کاتولیک، ۱۳۹۳: ۸۱). کلیسای کاتولیک درباره حجیت کتاب مقدس ادعای خطاناپذیری آن را مطرح می‌کند و درباره حجیت سنت ادعای خطاناپذیری کلیسا، مجمع اسقفان و پاپ را بیان می‌کند. از میان متعلقات خطاناپذیری، بحث خطاناپذیری پاپ که بحث برانگیزتر از سایر مسائل است در این مقاله بررسی خواهد شد. اما درباره مسئله خطاناپذیری پاپ به سه بحث می‌توان پرداخت: ۱. مفهوم خطاناپذیری پاپ؛ ۲. حجیت خطاناپذیری پاپ؛ ۳. کارکرد خطاناپذیری پاپ. در این مقاله ابتدا، به عنوان مقدمه، مفهوم خطاناپذیری بحث خواهد شد و با بیان سیر تحول شکل‌گیری آموزه خطاناپذیری پاپ در کلیسای کاتولیک و بیان دیدگاه مخالفان و موافقان، حجیت خطاناپذیری پاپ بررسی و نقد می‌شود و در ضمن مباحث به‌اجمال به کارکرد آن هم اشاره خواهد شد.

پیشینه تحقیق

تنها اثری که به زبان فارسی در این موضوع یافت می‌شود، کتاب *خطاناپذیری پاپ* اثر مرتضی صانعی است که به تبیین مفهوم خطاناپذیری و نقد هانس کونگ بر آن پرداخته است. مقاله حاضر در تبیین مفهوم خطاناپذیری از منابع مهمی همچون کتاب برایان تیرنی (Brian Tierney) و آلفونس لیگوری (Alphonsus Liguori) بهره برده است. افزون بر این، غیر از هانس کونگ، ناقدان جدی دیگری بر این آموزه وجود دارد که منابع فارسی یا بدان نپرداخته یا بدون بررسی دقیق دیدگاه‌های آنها، صرفاً اشاره کرده‌اند. همچنین، توجه به پاسخ‌های کلیسای کاتولیک به دیدگاه مخالفان، از دیگر ویژگی‌های مقاله است که در آثار دیگر کمتر یافت می‌شود.

مفهوم «خطاناپذیری»

واژگان متعددی چون *indefectibility* و *inerrancy*، *infallibility* در مسیحیت برای اشاره به خطاناپذیری به کار رفته است که البته هر کدام در معنا، کاربرد و حتی از لحاظ روش‌شناختی با دیگری متفاوت است. واژه *inerrancy* در لغت به معنای نبود خطا

(Exemption from error) است (Merriam Webster's Collegiate Dictionary, 2003: 638) در حالی که infallibility به معنای ناممکن بودن خطا (not capable of making mistake or being wrong) یا هرگز اشتباه نکردن (never failing) است (Oxford Advanced Learner's Dictionary, 1998: 609). تفاوت دیگر این دو واژه در کاربرد و معنای اصطلاحی آنها است؛ چراکه inerrancy اغلب درباره کتاب مقدس به کار برده می‌شود (biblical inerrancy یا inerrancy of scripture) و خطاناپذیری کتاب مقدس را معنا می‌دهد؛ بدین معنا که کتاب مقدس بدون خطا و اشتباه تعلیم داده می‌شود تا به واسطه آن، انسان‌ها به رستگاری دست یابند (Flannery, 1996: constitution on the revelation, 11). اما infallibility را درباره مسائل متعددی چون پاپ، کلیسا و شورای اسقفان به کار می‌برند و در اصطلاح بدین معنا است که کلیسا یا دیگر متعلق‌های آن حقایقی را که برای سعادت انسان‌ها ضروری است، بدون خطا و اشتباه تعلیم می‌دهند (Flinn, 2007: 364). تفاوت روش‌شناختی، تفاوت دیگری است که میان این دو واژه وجود دارد، بدین صورت که واژه infallibility به دوران سنت بازگشت دارد و روش آن منطقی و بر اساس عقل و قیاس است، در حالی که واژه inerrancy به دوران مدرن تعلق دارد و روش آن تجربی و بر اساس استقرا است.

واژه indefectibility که در لغت به معنای عاری از خطا (free of faults or not subject to failure or decay) است (Merriam Webster's Collegiate Dictionary, 2003: 632)، واژه‌ای است که برای کلیسا به کار رفته و هانس کونگ آن را به عنوان جایگزینی برای infallibility مطرح کرده است. این واژه در اصطلاح بدین معنا است که کلیسای مسیح همانند خانه‌ای است که بر صخره‌ای نهاده شده که می‌تواند در مقابل طوفان‌ها و لغزش‌ها بایستد؛ چراکه مسیح تا آخر جهان همیشه با رسولانش خواهد بود و از این رو ایمانشان هیچ‌گاه به خطا نمی‌رود و روح القدس آنها را راهنمایی می‌کند (Kung, 1971: 182).

در این مقاله «خطاناپذیری» به واژه infallibility بازگشت دارد؛ چراکه این واژه کاربردی عام داشته و برای خطاناپذیری پاپ از این واژه استفاده می‌شود. در تبیین مفهوم «خطاناپذیری»، آن را فراتر از نبود اشتباه دانسته‌اند؛ یعنی وفاداری به وحی مسیحی در تعالیم اعتقادی که انسان را بر امکان خطا مسلط می‌کند؛ مفهومی که کلیسا هم تأیید می‌کند. خطاناپذیری در مفهوم خاص خود فقط به خداوند اختصاص دارد و در مفهوم عام، هدیه‌ای از روح القدس معرفی می‌شود که به رسولان کلیسا کمک می‌کند تا وحی مسیح را بدون اشتباه بفهمند و آن را تعلیم دهند. نکته دیگری که در تبیین

مفهوم «خطاناپذیری» ضروری است، تفاوت کاربرد آن با «الهام» (inspiration) به معنای ارتباط خداوند با حواریون یا ارتباط خدا با کاتبان کتاب مقدس و راهنمایی آنها است (Lawlor & et al., 2003: 7, 448)؛ چراکه الهام فقط به دوره کلیسای حواری و کتاب مقدس و خطاناپذیری به دوره انقطاع وحی مربوط است (صانعی، ۱۳۸۷: ۲۳).

متعلق خطاناپذیری

«خطاناپذیری» در معنای عام خود به امور متعددی چون کلیسا، شورای اسقفان، پاپ، وحی و کتاب مقدس تعلق گرفته است، که هر کدام از این موضوعات نیازمند بحث جداگانه‌ای است، اما آنچه این مقاله بدان پرداخته درباره خطاناپذیری پاپ است. البته به خطاناپذیری کلیسا و شورای اسقفان نیز اشاره خواهد شد.

کلیسا اولین متعلق خطاناپذیری (subject of infallibility) است که در تعالیم مسیحی به عنوان عروس بی‌عیب (مکاشفه، ۲۲: ۱۷؛ افسسیان، ۱: ۴) عیسی مسیح معرفی شده و جهیزیه آن، ایمانی عاری از عیب و خطا است (غلاطیان، ۶: ۱۰؛ تعالیم کلیسای کاتولیک، ۱۳۹۳: ۲۵۲). این ایمان خطاناپذیر کلیسا تعهدی است که از ناحیه خداوند به کلیسا داده شده و در کتاب مقدس با عبارات گوناگون بارها بدان اشاره است (متی، ۱۶: ۱۸؛ متی ۲۸: ۲۰؛ یوحنا ۱۴: ۱۶؛ تیموتائوس ۳: ۱۵). این ایمان خطاناپذیر و بی‌عیب، فیض متجسد است که تقدس و خطاناپذیری را در قلب حفظ کرده و آن را بر زبان جاری می‌سازد و پیوسته در کلیسا به عنوان جامعه قدیسان وجود دارد و به واسطه همین خطاناپذیری، خطاناپذیری در زندگی حفظ می‌شود (رومان، ۱۰: ۱۰). به عبارت دیگر، بنا بر دیدگاه کلیسا، اگر مؤمنان می‌خواهند ایمانشان را از گزند هر گونه خطا و دستبرد حفظ کنند (عبرانیان، ۱۳: ۹) باید به عنوان فردی از گروه مؤمنان زندگی کنند و در نتیجه ایمانشان موافق ایمان کلیسا باشد (Denzinger, 2007: 265, No. 871).

شورای اسقفان دومین متعلق خطاناپذیری معرفی شده است. البته اینکه در چه موقعیت‌هایی اصولی که این شورا تعریف کرده خطاناپذیر است، اختلافاتی وجود دارد. برای تعریف و تصویب هر اصل اعتقادی در شورای اسقفان دو روش ممکن است:

۱. تشکیل شورای جهانی و تعریف و تصویب اصول ایمانی و اعتقادی در این شوراها؛
۲. شورای اسقفان، اصلی را به روشی تصویب کند که در شورای اول واتیکان بدین نام نامیده شد: ordinary and universal magisterium.

در روش اول که همان شورای جهانی کلیسا است اسقفان یا نمایندگان دارای صلاحیت آنها در مکانی گرد هم جمع می‌شوند تا به تصمیم مشترکی دست یابند. از این رو این روش از جایگاه و تأثیر بسزایی برخوردار است و در خطاناپذیر بودن آن از دیدگاه کلیسای کاتولیک هیچ شکی نیست (Denzinger, 2007: 2923; Flannery, 1996, 29 & LG 22 & 25: 34-35). اما در روش دوم که شورای اول واتیکان ordinary and universal magisterium نامیده، همان اسقفان بدون اینکه در مکانی مشترک دور هم جمع شوند، به تصمیمی جمعی دست می‌یابند (Denzinger, 2007: 3011). در خطاناپذیر بودن این روش اختلافاتی وجود دارد و اثبات آن کار آسانی نیست، اگرچه می‌توان گفت در هر دو روش اسقفان در رابطه قائم مقامی با مسیح می‌نشینند و تعالیم آنها تحت حمایت و حفاظت روح مسیح تلقی خواهد شد.

سومین متعلق خطاناپذیری که این مقاله سعی در تبیین آن دارد، خطاناپذیری پاپ است. در این خصوص پرداختن به تاریخچه و زمینه شکل‌گیری این آموزه در مسیحیت کاتولیک و همچنین تغییراتی که در طول تاریخ در مفهوم و قلمرو این آموزه شکل گرفته، بسیار ضروری است. پرداختن به نقدها و اشکالات ناقدان و مخالفان این آموزه، همچون هانس کونگ، برایان تیرنی و هسلر (August Hasler) از دیگر مسائلی است که باید در این مجال بدان پرداخت.

خطاناپذیری پاپ

از دیدگاه کلیسای کاتولیک، پاپ کلیسای رم از جایگاه خاصی به عنوان جانشین مسیح، رئیس تمام کلیسا و پدر و معلم همه مسیحیان برخوردار است (Denzinger, 2007: 456, N.1835). بنا بر آموزه خطاناپذیری، وقتی پاپ از جایگاه پاپی (from the chair) ex cathedra سخن می‌گوید (Flinn, 2007: 267 and 365)، بدین معنا است که از جایگاه جانشینی مسیح و کشیشی و معلمی تمام مسیحیان، اصلی ایمانی یا اخلاقی را برای اجرا به جامعه مسیحی عرضه می‌کند. در حقیقت، او با مساعدت الهی وعده داده شده به پطرس قدیس (لوقا، ۲۲: ۳۲) مصون از خطا است (Denzinger, 2007: 457, N.1839). از این رو اصول ایمانی و اخلاقی صادر شده از پاپ در صورتی که در جایگاه ریاست کلیسا و معلم مسیحیان قرار گیرد، از خطا و اشتباه مصون است.

اگرچه تأکید شورای اول واتیکان، به جای کلیسا و شورای اسقفان، بیشتر بر روی پاپ و ایجاد زمینه برای بیان آموزه خطاناپذیری پاپ بود، با این حال این شورا برای تبیین مفهوم عصمت پاپی، آن را با خطاناپذیری کلیسا مقایسه کرده و حیطه عصمت پاپی را مساوی با قلمرو اسقفی دانسته است. اما آنچه میان خطاناپذیری پاپ با خطاناپذیری شورای اسقفان و کلیسا تفاوت ایجاد می‌کند، پاسخ این پرسش است که: آیا پاپ می‌تواند به تنهایی بدون وجود اسقفان یا کلیسا، اصلی را تعریف و تصویب کند؟ آنچه کلیسای کاتولیک رم در شورای اول واتیکان بر آن تأکید داشت استقلال پاپ در قانون‌گذاری و تصویب اصول ایمانی و اخلاقی بود. البته مستلزم متحدنشدن پاپ با کلیسا و انزوای وی از بدنه کلیسا نیست، بلکه پاپ همیشه به عنوان بخشی از پیکره جامعه ایمانی عمل می‌کند. این جامعه ایمانی، حقیقت مسیحی است که همیشه هست و باید باشد و واقعیت زندگی کلیسایی است و پاپ رم نمی‌تواند به آن بی‌اعتنا باشد. بنا بر تعالیم کلیسای کاتولیک، مقام اسقفی بخش ضروری زندگی و نظم کلیسایی است که پاپ به عنوان رئیس اسقفان باید بدان توجه خاص داشته باشد و با استفاده از این بخش مهم کلیسا (اسقفان) به کار خود در تصویب اصول ایمانی قدرت و نور ببخشد. اما در اینکه به چه میزان و چگونه از قدرت اسقفان کمک بگیرد به صلاح‌دید خود پاپ باز می‌گردد (Flannery, 1996: 34-35; LG 25; Lowlor & et al., 2003: 450).

گستره خطاناپذیری پاپ

برای تبیین قلمرو خطاناپذیری باید اصولی را معرفی کرد که خطاناپذیری به آنها تعلق می‌گیرد. این اصول بخشی از اصول و حقایق ایمانی را تشکیل می‌دهد که در معنای عام آن شامل اصول ایمانی و اخلاقی می‌شود (Flannery, 1996, 34-35: LG 25). وقتی شورای واتیکان برای نخستین بار سعی در تعریف و تبیین قلمرو عصمت پاپی در اصول ایمانی و اخلاقی کرد، بر اینکه اصول اخلاقی (morals) دقیقاً شامل چه اموری می‌شود، دچار اختلافات بسیاری شد.

تعبیر «اصول اخلاقی» برای اولین بار در شورای ترنت (۱۵۴۶) استفاده شد (Denzinger, 2007: 244, N. 783). با بررسی این واژه و معادل لاتین آن (mores) می‌توان بدین نتیجه دست یافت که در شورای ترنت این واژه هم در مفهوم اخلاقی و هم در مفهوم دینی به کار می‌رفته است؛ چراکه mores در حالت جمع معمولاً به معنای آموزه‌هایی به

کار می‌رود که به چگونگی تعامل و رفتار با دیگران می‌پردازد و mos در شکل مفردش معمولاً در آموزه‌هایی درباره اعمال دینی و مناسک مذهبی کاربرد دارد. بنابراین، شورای ترنت با عبارت disciplina morum افزون بر آموزه‌های اخلاقی، به آموزه‌های مرتبط با سنت و اصول مناسکی و کلیسایی نیز توجه داشته است (Massaro & Shannon, 2002: 1, 82).

اسقف گاسر در شورای واتیکانی اول قلمرو خطاناپذیری و مصادیق آن را تبیین کرد و دو نوع مصداق برای خطاناپذیری برشمرد: مستقیم و غیرمستقیم. مصادیق مستقیم خطاناپذیری همان حقایقی است که وحی شده و مصادیق غیرمستقیم آن حقایقی است که مستقیماً وحی نشده اما ضرورتاً با وحی در ارتباط است. درباره مصادیق غیرمستقیم خطاناپذیری نیز اختلافاتی در شورای واتیکانی اول به وجود آمد. برخی می‌کوشیدند مصادیق ثانویه را گسترش دهند تا هر آنچه را با نزول وحی مرتبط است در بر بگیرد. اما آنچه در نهایت بر آن توافق کردند این بود که مصداق ثانویه و غیرمستقیم را فقط حقایقی بدانند که «ضرورتاً» با وحی در ارتباط باشد. اگرچه بر اینکه چه اموری ضرورتاً با وحی در ارتباط است توافقی صورت نگرفت.

شورای دوم واتیکان هم تلاشی در تبیین و روشن‌سازی مفهوم مصادیق ثانویه خطاناپذیری نکرد، جز اینکه میان خطاناپذیری و حقایق وحیانی ارتباطی تنگاتنگ ایجاد کرد و چنین گفت: «خطاناپذیری تا بدانجا توسعه می‌یابد که حقایق وحیانی توسعه یافته است» (Flannery, 1996: 34-35; LG 25).

اصل *faith's mysterium ecclesiae* (۱۹۷۳) موضوع ثانویه عصمت را با واژگان نسبتاً متفاوتی بیان کرد: «چیزهایی که بدون آنها حقایق ایمانی نمی‌تواند به صورت مناسب بیان و حفظ شود». این آموزه در تعالیم کلیسا منعکس شده است (Catechism of the Catholic Church, 2004: 2035).

حجیت یافتن آموزه خطاناپذیری در گذر تاریخ

ارتباط میان حقایق وحیانی و آموزه‌های کلیسایی، یکی از دغدغه‌های اصلی و همیشگی کلیسا بوده است. درباره این موضوع که آموزه‌های کلیسایی تا چه اندازه حجیت داشته و منشأ حجیت‌شان چیست، همواره بحث‌ها و اختلافاتی در تاریخ کلیسا وجود داشته است. واژه خطاناپذیری (infallibility) به طور خاص در الاهیات قرون وسطا پدیدار شد، اما پیش از آن اشاراتی در بیانات و رساله‌های برخی پاپ‌ها که برای

خود جایگاهی خطاناپذیری قائل بودند، همچون اینوسنت اول در قرون پنجم و ششم میلادی می‌توان یافت که البته هیچ جایگاه الاهیاتی یا کلیسایی نداشت (Denzinger, 2007: 44, N.100).

یکی از منابعی که به خطاناپذیری پاپ از منظر تاریخی پرداخته کتاب برایان تیرنی، تاریخ‌دان آمریکایی، با عنوان منشأ پیدایش عصمت پاپی است. وی آغاز پیدایش این بحث را اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم میلادی می‌داند. تیرنی مسئله قدرت و اقتدار پاپ و کلیسا را زمینه‌ساز موضوع خطاناپذیری دانسته است؛ چراکه قبل از قرن سیزدهم، آنچه بیش از همه درباره پاپ‌ها محل بحث بوده، حیطه قدرت پاپی بوده است و هیچ‌گاه درباره عصمت پاپ سخنی به میان نیامده بود. در این زمان، الاهی‌دانان گاه در واژگانی غلوآمیز درباره قدرت پاپ استدلال می‌کردند و می‌کوشیدند حیطه قدرت پاپ را گسترش دهند. بدین معنا که پاپ‌ها قادرند احکامی فسخ‌ناپذیر و قطعی تصویب کنند که هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست و بر همه و به صورت همیشگی لازم‌الاجرا است. از دیدگاه تیرنی، عصمت پاپی در قرون وسطا عبارت بود از «ایجاد و تصویب حکم ایمانی جدید غیر متن مقدسی که بر همگان واجب و لازم‌الاجرا است» (Tierney, 1972: 96).

در قرون چهاردهم و پانزدهم اختلافات بسیاری در کلیسای کاتولیک میان شوراگرایان و طرفداران اقتدار پاپی وجود داشت. نهضت شوراگرایی معتقد بود کلیسا به اصلاح ساختاری نیاز دارد و باید قدرت پاپ‌ها را محدود کرد. آنها با استناد به حجم وسیعی از نوشته‌ها و عقاید اصلاحی استدلال می‌کردند که شورای کلیسای جهانی فوق مرجعیت دینی پاپ است. اما در مقابل افرادی چون گریگوری هفتم با این ادعا که پاپ مرجعیت اعلی در کلیسا است، معتقد بودند هیچ شورایی بدون اجازه پاپ بر پا نمی‌شود و هیچ کس نمی‌تواند دستورهای پاپ را ملغاً، یا درباره پاپ حکمی صادر کند. شورای کنستانس که در ۱۴۱۴ بر پا شد، دو منشور مهم به تصویب رساند که در نزاع میان شوراگرایی و اقتدار پاپی سرنوشت‌ساز به نظر می‌رسید: منشور اول Haec sancta نام داشت که بر تفوق این شورا بر مرجعیت دینی پاپ تأکید داشت و منشور دوم Frequens نام داشت، که اعلام می‌کرد شوراها کلیسای جهانی حداقل هر ده سال یک بار باید بر پا شوند (ویور، ۱۳۸۱: ۱۷۱-۱۷۲).

خطاناپذیری به معنای امروزی و جدید آن را می‌توان در نوشته‌های پیتر جان

اولیوی (۱۲۹۸)، الهی‌دان فرانسیسکن یافت که در ۱۲۸۰ میلادی درباره عصمت پاپ مطالبی نگاشت. اولیوی به انگیزه محافظت از برخی آموزه‌هایی که پاپ‌های پیشین بیان کرده بودند، به‌خصوص آموزه فقر (doctrine of poverty) که در ۱۲۷۷ پاپ نیکولاس سوم تصویب کرده بود، در افزایش قدرت پاپ و خلق مفهوم «خطاناپذیری پاپ» بسیار کوشید و چنین ادعا می‌کرد که تصمیمات پاپ حقیقی همیشه خطاناپذیر است (Tierney, 1972: 250). اما آنچه بیش از پیش سبب توجه به این آموزه شد، کاری بود که پاپ جان بیست و دوم در سال ۱۳۲۳ انجام داد. وی با تکیه بر قدرت پاپی خود و نپذیرفتن هر گونه مفهومی از خطاناپذیری احکام و دستورهای پاپی (به معنای ابطال‌ناپذیر بودن)، برخی از اصول پاپی پیشین را محکوم و فسخ کرد و برای اینکه در معرض تهمت و اعتراض فرانسیسکن‌ها قرار نگیرد میان اصول ایمانی و اخلاقی با سایر اصول تفاوت گذاشت. وی با تأکید بر این مطلب که آنچه خطاناپذیر و فسخ‌ناپذیر است، اصول ایمانی و اخلاقی است و غیر این اصول را می‌توان فسخ کرد و اصلی که وی ابطال کرده از اصول ایمانی و اخلاقی نیست، مسیر را بر این ایده گشود که پاپ قادر به اتخاذ تصمیمات فسخ‌ناپذیر در اصول ایمانی و اخلاقی است. پس از این، الهی‌دانان کلیسایی و شوراها کلیسا به این ایده توجه کردند و در بیان آموزه خطاناپذیری به شکلی متفاوت کوشیدند (Ibid.: 96, 273).

گویدو ترنا (Guido Terrena) را می‌توان از اولین الهی‌دانانی دانست که در نزاع میان پاپ جان بیست و دوم و فرانسیسکن‌ها این آموزه را از منظر الهیاتی کاوید و در تبیین خطاناپذیری پاپ، آن را لطفی بازدارنده از ناحیه خداوند دانست، که هر گاه پاپ بخواهد از جایگاه رسمی‌اش خطایی را مرتکب شود (حتی عمداً و از روی قصد و نیت)، خداوند مداخله می‌کند و او را به روش‌های گوناگون حتی مرگ، از این کار باز می‌دارد. وی تا بدانجا بر این دیدگاه اصرار داشت که می‌کوشید خطاها و اشتباهات پاپ‌های پیشین را توجیه کند. او نزاع میان پاپ نیکولاس سوم و پاپ جان بیست و دوم درباره فقر مسیح را، که در همان دوره اتفاق افتاده بود، اصلاً نزاع ندانست و آن را نفی کرد. وی اولین کسی بود که به خطاناپذیری پاپ در صورتی که از جایگاه رسمی‌اش سخن بگوید توجه کرد و آن را ترویج داد؛ چراکه برخی الهی‌دانان آن زمان همچون هروائوس ناتالیس (Hervaeus Natalis) و آگوستینوس تریومفوس (Augustinus Triumphus) اگرچه جایگاه پاپی را ذاتاً خطاناپذیر می‌دانستند ولی هر دو اذعان داشتند که شخص

پاپ می‌تواند به جایگاهش خیانت، و از مقام و قدرت خود سوءاستفاده کند، و برخی همچون اولیوی پاپ واقعی (true pope) را خطاناپذیر می‌دانستند، نه جایگاه پاپی را (Tierney, 1972: 250; Pelikan, 1983: 4, 107)

قدیس آلفونس لیگوری (۱۶۹۶-۱۷۸۷) از دیگر الاهی‌دانانی است که در قرن هجدهم میلادی، در فصول آغازین اثر خود با عنوان *الهیات اخلاقی* (*Moral Theology*) آموزه خطاناپذیری پاپ را کاوید. گویا وی سعی داشت با بیان مقدماتی همچون خطاناپذیری پاپ ثابت کند که پاپ مرجعیت اخلاقی دارد. لیگوری در این فصل از کتابش اقوال موجود درباره آموزه خطاناپذیری را بیان، و در نهایت دیدگاه خود در این باره را تبیین کرده است: ۱. دیدگاه کالون و لوتر که پاپ را حتی به همراه شورای جهانی خطاپذیر می‌دانند؛ ۲. دیدگاه آبرتوس پیگیوس (Albertus Pighius) که چنین می‌پندارد که پاپ اصلاً قادر به خطاکردن نیست حتی در زندگی شخصی‌اش؛ ۳. دیدگاه سوم نیز مخصوص گروهی است که پاپ را در صورتی که بدون شوراها سخن بگوید، خطاپذیر می‌دانند؛ ۴. دیدگاه خود او که پاپ را اگرچه در زندگی شخصی‌اش خطاپذیر می‌داند، اما وقتی با عنوان شخصیت جهانی‌اش و از مقام پاپی (*ex cathedra*) سخن می‌گوید، در تصمیماتش راجع به امور ایمانی و اخلاقی، خطاناپذیر است. لیگوری همچون دیگر الاهی‌دانان موافق خطاناپذیری پاپ یا کلیسا، برای اثبات دیدگاهش از طریق کتاب مقدس به این آیه از انجیل متی اشاره می‌کند: «من نیز می‌گویم که تویی پطرس، و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و قدرت مرگ (دروازه‌های عالم مردگان) بر آن استیلا نخواهد یافت» (متی، ۱۶: ۱۸)؛ و چنین استدلال می‌کند که اگر بر کلیسا دروازه‌های مرگ بسته است، پس یقیناً بر پاپ که اصل و اساس کلیسا است چنین خواهد بود و این پاسخ را با قیاسی منطقی درآمیخته است که پروتستان‌ها در آن به خطا رفته‌اند (Liguori, 1852: 47-50). دیدگاه لیگوری بسیار نزدیک به دیدگاهی بود که بعداً در شورای اول واتیکان به تصویب رسید.

اوج آموزه خطاناپذیری در معنای جدیدش به شورای اول واتیکان (۱۸۶۹-۱۸۷۰) در قرن نوزدهم برمی‌گردد. این شورا با افزایش تفوق و اقتدار پاپ می‌کوشید از کلیسا در عصر مدرن، در برابر تفکرات لیبرالی، بحران مدرنیسم و خطاهای آن (کونگ، ۱۳۸۴: ۲۰۵-۲۳۷؛ مگ‌گراث، ۱۳۸۴: ۲۰۸-۲۱۱) حفاظت کند (O'malley, 2010: 245-؛ Mcleod, 2008: 9, 3; Bokenkotter, 2005: 317). به عبارت دیگر، کلیسای کاتولیک با این کار می‌کوشید در

منازعات موجود در فضای مدرن فصل الخطاب باشد و بر مواضع و دیدگاه‌های سنتی خود پافشاری کند.

افزون بر این، دلایل دیگری را در پدید آمدن آموزه خطاناپذیری و تفوق‌طلبی پاپ در شورای واتیکانی اول می‌توان برشمرد: ۱. دیدگاه سیاسی محافظه‌کارانه‌ای که در آن زمان وجود داشت و سد محکمی در برابر پاپ به شمار می‌رفت؛ ۲. پیوس پانزدهم با این کار سعی در ارتقای جایگاه پاپی در مقابل قدرت مطلق ناپلئونی داشت؛ ۳. روحانیان و کشیشانی که اموال و مناصبشان را حکومت ضبط کرده بود یا تبعید شده بودند، کلیسای رم و پاپ را تنها حامی خود می‌یافتند؛ ۴. همچنین، این آموزه هم‌جمله‌ای بر گالیکانیسم (Gallican) به شمار می‌رفت که در فرانسه زندگی می‌کردند و خواهان استقلال کلیسای فرانسه از پاپ و کلیسای رم بودند (Bokenkotter, 2005: 317-318).

شورای واتیکانی اول قدرت پاپ را در مقایسه با شوراها تا بدانجا برتری داد که گمان می‌رفت پس از این شورا دیگر نیازی به شورای جهانی نیست (لین، ۱۳۸۰: ۴۸۲-۴۸۴). این شورا با تصویب آموزه مشخصی با «عنوان مرجعیت تعلیمی پاپ رم» (magisterium of the Roman Pontiff) سعی در تعیین و تبیین مفهوم و قلمرو «خطاناپذیری پاپ» کرد. بنا بر این آموزه، پاپ کلیسای رم وقتی با قدرت و اعتبار رسولی خویش، اصل ایمانی یا اخلاقی‌ای را بیان می‌کرد که باید جامعه مسیحیان اجرا می‌کردند، به واسطه کمک الاهی که به او وعده داده شده بود، خطاناپذیری را محقق می‌کرد (Denzinger, 2007: 3074).

نکات و ابهاماتی راجع به بیانیه شورای واتیکانی اول درباره آموزه خطاناپذیری پاپ وجود دارد که الاهی‌دانان کاتولیک بدان توجه داده‌اند:

۱. شورای واتیکانی اول اصلاً به تبیین معنای خطاناپذیری و اینکه آیا انواع دیگری از خطاناپذیری وجود دارد نپرداخته است. چراکه می‌توان شاخه‌های مختلفی را برای خطاناپذیری متصور شد؛ خطاناپذیری در ایمان و اعتقاد و همچنین خطاناپذیری در احکام و آموزه‌ها که شورای واتیکانی اول به بیان این انواع و رفع ابهام از آنها نپرداخته است.

۲. شورای اول واتیکان خطاناپذیری پاپ را به معنای به‌کارگیری خطاناپذیری (exercises or operate) از جانب پاپ دانسته است نه به معنای اینکه شخص پاپ معصوم است؛ که این خود می‌تواند بیانگر نکاتی باشد، از جمله اینکه عصمت، صفتی شخصی و اکتسابی نیست، بلکه موهبتی کلیسایی است که پاپ در مواقع خاص به دلیل

ارتباط داشتن با کلیسا از آن بهره می‌برد. افزون بر این، شورای واتیکانی اول پرسش مهم دیگری را باقی گذاشت که آیا این به‌کارگیری خطاناپذیری فقط به پاپ منحصر می‌شود یا دیگران هم می‌توانند از آن بهره ببرند.

۳. آنچه در این شورا به عنوان مصادیق به کار انداختن خطاناپذیری بیان شده، عبارت است از «اصولی که باید مسیحیان اجرا یا مراعات کنند». حال در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که: این اصول چه اصولی هستند؟ آیا صرفاً مصادیق اولیه خطاناپذیری را شامل می‌شود یا اینکه مصادیق ثانویه را نیز در بر می‌گیرد؟

موضوع خطاناپذیری پاپ بار دیگر در شورای واتیکان دوم (۱۹۶۲-۱۹۶۵) به صورت جدی به بحث گذاشته شد (وورست، ۱۳۸۵: ۵۱۸). نقدها و ابهامات موجود در این آموزه منجر به آن شد که شورای واتیکان دوم به تعدیل این آموزه دست یازد. اولین گام شورا در تعدیل این آموزه آن بود که آموزه خطاناپذیری پاپ را با وحی درآمیخت و در اسناد واتیکان دوم ((Dogmatic constitution on the church (LG)) بر این مطلب تأکید کرد که خطاناپذیری باید با وحی موافق باشد و خطاناپذیری تا بدانجا ادامه دارد که وحی وجود دارد (Flannery, 1996: 34-35; LG 25).

شورای دوم واتیکان، برخلاف شورای اول که عملکرد خطاناپذیری را به پاپ مرتبط می‌دانست، خطاناپذیری معهود به کلیسا را موجود در پیکره اسقفان دانست و پاپ را به عنوان بخشی از پیکره اسقفان دارای چنین مقامی معرفی کرد. البته این به‌کارگیری خطاناپذیری به دو صورت امکان‌پذیر است: ۱. وقتی اسقفان در شورایی جهانی دور هم جمع می‌شوند؛ ۲. وقتی اسقفان در گوشه و کنار جهان به صورت پراکنده خطاناپذیری را مشروط به شرایطی کسب می‌کنند: الف. در صورتی که حالتی از وحدت در میان آنها و جانشین پطرس به دست آید؛ ب. در موضوعات و اصول ایمانی و اخلاقی بر دیدگاه واحدی هم‌رأی و هم‌نظر شوند (Ibid.).

با توجه به پذیرفته‌نشدن این آموزه در دنیای جدید و همچنین با توجه به اینکه تغییر دگما در کلیسای کاتولیک کار ساده‌ای نیست، شورای دوم واتیکان به تعدیل این آموزه پرداخت و با پررنگ‌ترکردن نقش اسقفان و شوراهای کلیسا، سعی در تعدیل آموزه خطاناپذیری داشت. به این صورت که گفته شد پاپ، به عنوان کسی که در رأس مجمع اسقفان است، مصون از خطا است. به عبارت دیگر، آنچه در مجمع اسقفان تصویب می‌شود و به تنفیذ پاپ می‌رسد مصون از خطا محسوب می‌شود.

مخالفان آموزه خطاناپذیری

اگرچه از همان آغاز در شورای اول واتیکان اسقفانی وجود داشتند که مخالف این آموزه بودند و از جهات گوناگون بر آن نقد وارد می‌کردند، ولی پس از شورای دوم واتیکان، الاهی‌دانان و مورخان مهمی دست به قلم شدند و با بررسی جدی این آموزه و بیان دلایل تاریخی و الاهیاتی سعی در رد خطاناپذیری پاپ داشتند. اولین و مهم‌ترین اثر، کتاب هانس کونگ با عنوان *خطاناپذیری؟* است که در ۱۹۷۱ در نیویورک به چاپ رسید. هانس کونگ افزون بر نبود دلیلی از کتاب مقدس بر این آموزه به نمونه‌هایی از خطاهای پاپ‌ها و کلیسا در طول تاریخ مسیحیت اشاره می‌کند (Kung, 1971: 31). همچنین، ضعف‌های موجود در این آموزه و واژه «خطاناپذیری» را که منجر به ابهامات و کج‌فهمی‌های فراوانی می‌شود بیان می‌کند (Ibid.: 136-140).

در ادامه دیدگاه خود را با توجه به تفاوت میان دو واژه *infallibility* و *indefectibility* تبیین می‌کند. از دیدگاه وی *indefectibility* برای زندگی کلیسا کافی است و هیچ نیازی به خطاناپذیری یا *infallibility* نیست. مفهوم *indefectibility* به این معنا اشاره دارد که علی‌رغم وجود اشتباهات فراوان در تعالیم رسمی پاپ‌ها و شوراهای کلیسایی، کلیسا هیچ‌گاه دچار زوال نخواهد شد و تمام کلیسا در حقیقت مسیح ساکن خواهد ماند. بنابراین، از دیدگاه وی، هیچ تفاوتی میان کلیسا با سایر نهادهای انسانی از جهت ارتکاب خطا و اشتباه وجود ندارد و آنچه کلیسا را متمایز می‌کند، وعده‌ای است که خداوند مبنی بر بقا و حقانیت کلیسا به آن داده است (Ibid.: 181-193). از دیدگاه کونگ، خطاناپذیری (*infallibility*) فقط مخصوص خداوند است و فقط او است که از ابتدا (به صورت پیشینی) (*priori*) از هر گونه خطایی عاری بوده و نه فریفته می‌شود و نه می‌فریبد (Ibid: 185).

پس از انتشار کتاب هانس کونگ و بیان دیدگاه‌هایش، بسیاری از الاهی‌دانان کاتولیک دیدگاه‌های وی را نقد کردند و در توجیه آموزه خطاناپذیری کوشیدند. برخی به ضعف مفهوم *indefectibility* که هانس کونگ مطرح کرده بود پرداختند و چنین بیان کردند که اگرچه این مفهوم، بقای کلیسا را بیمه می‌کند، اما در پاسخ به این پرسش که «آیا کلیسا می‌تواند حقیقت انجیل (بشارت) را مشاهده و درک کند؟» ناکارآمد است؛ چراکه دیگر هیچ تضمینی در این نیست که آیا کلیسا به حقیقت انجیل دست یافته است یا خیر.

نقد دیگر کلیسای کاتولیک بر هانس کونگ این است که وی در تشخیص و تمایز میان خطاناپذیری کلیسا و پاپ از قضایایی (proposition) که خطاناپذیری پیشینی دارند، دچار اشتباه شده و این منشأ سوء برداشت وی از آموزه خطاناپذیری است. بدین معنا که بر اساس شورای واتیکانی اوله خطاناپذیری پاپ‌ها و شوراها بر خطاناپذیری‌ای که خواست خداوند است، بنا نهاده شده و این مفهوم از خطاناپذیری مفهومی پسینی (posteriori) است نه پیشینی (priori)، در حالی که هانس کونگ خطاناپذیری را به مفهوم پیشینی آن در نظر گرفته است.

اثر دیگری که حدود یک سال پس از کتاب هانس کونگ در نقد آموزه خطاناپذیری به چاپ رسید، کتاب برایان تیرنی با عنوان منشأ عصمت پاپی (*Origins of Papal Infallibility*) است. نظر به تخصص برایان تیرنی در تاریخ قرون وسطا، نقد اصلی وی به آموزه خطاناپذیری پاپ، نقد تاریخی است. همان‌گونه که از نام کتاب روشن است، تیرنی کوشیده است به منشأ پیدایش این آموزه در مسیحیت بپردازد. آنچه کتاب وی را در میان سایر کتب انتقادی برجسته می‌کند، پذیرش عامی است که از سوی بیشتر الاهی‌دانان مسیحی بر نقدهای مطرح در این کتاب وجود دارد که به اذعان الاهی‌دانان کاتولیک، آنها را بر آن داشت تا دوباره تاریخ پیدایش خطاناپذیری را به جد مطالعه کنند. همان‌گونه که بیان شد، تیرنی آموزه خطاناپذیری را به اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم برمی‌گرداند، زمانی که پاپ جان بیست‌ودوم، با مردود دانستن هر گونه قطعی بودن احکام پاپی، اصلی از اصول مصوب پاپ‌های پیشین را باطل اعلام می‌کند. وی به ارتباط نزدیک موضوع اقتدار پاپی و خطاناپذیری پاپ در آن زمان بسیار توجه داده و خطاناپذیری را به معنای قدرت پاپ در ایجاد حکم ایمانی جدید غیر متن مقدسی می‌داند. تیرنی پس از بیان تاریخ پیدایش این آموزه در قرن‌های سیزده و چهارده، به مدرن و تبدیل شدن این آموزه به اصلی الاهیاتی در شورای واتیکانی اول اشاره می‌کند. نتیجه‌ای که تیرنی از تحقیقات تاریخی‌اش می‌گیرد این است که آموزه خطاناپذیری پاپ آموزه‌ای صرفاً ابداعی و تصادفی است که در پایان قرن سیزدهم ایجاد شده و هیچ تعلق به ایمان ثابت و کهن کلیسایی ندارد (Tierney, 1972: 273).

کار تیرنی اگرچه با استقبال بسیاری از الاهی‌دانان مواجه شد، اما نقدهایی را نیز در پی داشت، از آن جمله برخی منتقدان بدین مطلب توجه داده‌اند که وی صرفاً به اقتدار و قدرت پاپی به عنوان زمینه‌ساز و منشأ پیدایش آموزه خطاناپذیری پاپ توجه کرده و

هیچ توجهی به موضوع خطاناپذیری کلیسا نکرده است؛ چراکه مباحث خطاناپذیری کلیسا را نیز می‌توان زمینه‌ساز مباحث خطاناپذیری پاپ دانست و در این صورت منشأ پیدایش خطاناپذیری پاپ به پیش از قرن سیزدهم برخواهد گشت، چراکه در آثار پیش از این قرن نیز می‌توان مباحثی را درباره خطاناپذیری کلیسا یافت. از این رو اگر افزون بر موضوع اقتدار پاپی به خطاناپذیری کلیسا نیز توجه کنیم، سابقه آموزه خطاناپذیری پاپ را می‌توان به پیش از قرن سیزدهم بازگرداند (Lawlor, 2003: 7, 451). نقد دیگری که بر اثر تیرنی وارد شده این است که وی صرفاً به مطالعه تاریخی این بحث پرداخته و هیچ توجهی به سابقه و ریشه‌های کتاب مقدسی آن نکرده است. با این همه می‌توان کتاب تیرنی را کتابی دقیق و متقن از لحاظ تاریخی دانست که با پذیرش الاهی‌دانان بسیاری مواجه شده است.

آگوست هسلر، دیگر ناقد آموزه خطاناپذیری کلیسا است. وی که در سال‌های ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ در دبیرخانه وحدت مسیحیان کلیسای واتیکان کار می‌کرد، کتابی در دو جلد به سال ۱۹۷۷ تألیف کرد و سپس نسخه انگلیسی مختصرتری از آن را با عنوان پاپ چگونه معصوم شد؟ در سال ۱۹۷۹ در آمریکا به چاپ رساند. هانس کونگ نیز مقدمه‌ای بر این نسخه نگاشته است. هسلر کتابش را در دو بخش نگاشت. بخش اول به بررسی تاریخی، و بخش دوم به بررسی الاهیاتی آموزه خطاناپذیری پرداخته است. هسلر در بخش اول این کتاب تنها دلیل ایجاد این آموزه را پاپ پیوس پانزدهم و ترس اسقفانی دانست که در طول شورا و پس از آن با وی موافقت کردند. هسلر، پاپ پیوس پانزدهم را فردی بیمار می‌داند که به واسطه مبتلابودن به بیماری صرع، تعادل روانی نیز نداشت. وی با بیان ویژگی‌های شخصیتی پاپ و ترس غالب بر اسقفان شورای واتیکانی اوله این شورا را فاقد اعتبار و آزادی معرفی می‌کند. بنا بر دیدگاه نویسندگان کاتولیک، تلخ‌ترین نقدی را که بر این آموزه صورت گرفت می‌توان نقد هسلر دانست؛ چراکه وی تمام افرادی را که از این آموزه حمایت کرده بودند بی‌رحمانه نقد کرد و آنها را دیوانه یا ترسو نامید. در بخش دوم نیز، ریشه‌های کتاب مقدسی و الاهیاتی این آموزه را می‌کاود و در نهایت چنین بیان می‌دارد که این آموزه هیچ اساس کتاب مقدسی و الاهیاتی ندارد. برخی این کتاب را مجموعه‌ای از نقل‌قول‌های مخالفان خطاناپذیری پاپ دانستند که هسلر بدون هیچ بررسی و نقدی گردآوری کرده و همین را ضعف کتاب دانسته‌اند (Ibid.: 451).

نتیجه

اگرچه اختلافاتی در شورای اول و دوم واتیکان در متعلق و قلمرو آموزه خطاناپذیری وجود داشته و دارد، اما دو گونه مصداق را می‌توان برای خطاناپذیری تصور کرد: مصادیق اولیه که همان اصول ایمانی و اخلاقی هستند که وحی شده‌اند و مصادیق ثانویه که اموری هستند که وحی نشده‌اند، ولی ضرورتاً با وحی در ارتباط‌اند. با بررسی واژگانی متن اسناد کلیسایی شورای واتیکان نیز می‌توان به نکات و همچنین ابهاماتی مهم در این آموزه دست یافت، از جمله این نکته که از نظر کلیسا خطاناپذیری صفتی شخصی نیست، بلکه موهبتی الهی است که پاپ به کار می‌گیرد. اقتدار پاپی یا خطاناپذیری کلیسا را می‌توان زمینه‌ساز پیدایش آموزه خطاناپذیری پاپ دانست. این آموزه با مسئله قدرت و اقتدار پاپ که در قرون وسطا بسیار نقد شد، ارتباط تنگاتنگی دارد. در طول تاریخ، الهی‌دانان بسیاری به این آموزه پرداخته و در اثبات یا رد آن به گفت‌وگو نشسته‌اند اما آنچه از بررسی اقوال الهی‌دانان از قرن سیزدهم تا عصر حاضر می‌توان یافت، تفاوت‌های این الهی‌دانان در برخی جزئیات این آموزه است، به گونه‌ای که سیر حجیت‌یافتن آن را می‌توان در گذر تاریخ مشاهده کرد. برخی پاپ را در صورتی خطاناپذیر دانسته‌اند که حقیقی و فرمان او درست باشد. برخی اگرچه خطاناپذیری پاپ را پذیرفته‌اند، اما خیانت او را حتی در صورتی که در جایگاه رسمی‌اش قرار گیرد، محتمل و ممکن دانسته و شواهدی از تاریخ مطرح کرده‌اند. برخی دیگر میان زندگی شخصی و جایگاه کلیسایی پاپ تفاوت گذاشته‌اند. گویدو ترنا را می‌توان از اولین الهی‌دانانی دانست که در نزاع میان پاپ جان بیست‌ودوم و فرانسیسکن‌ها این آموزه را از منظر الاهیاتی بررسی کرد و در تبیین خطاناپذیری پاپ، آن را لطفی بازدارنده از ناحیه خداوند دانست، که هر گاه پاپ بخواهد از جایگاه رسمی‌اش خطایی را مرتکب شود، هر چند عمدی و از روی قصد و نیت باشد، خداوند مداخله می‌کند و او را به روش‌های گوناگون حتی مرگ، از این کار باز می‌دارد. آلفونس لیگوری را نیز می‌توان اولین الهی‌دانی دانست که این آموزه را در قرن هجدهم به گونه‌ای ترسیم کرد که بعدها در شورای اول واتیکان در قرن نوزدهم به تصویب رسید.

ناقدان و مخالفان این آموزه با رویکردهای گوناگون الاهیاتی و تاریخی این آموزه را بررسی و نقد کرده‌اند. هانس کونگ، برایان تیرنی و آگوست هسلر از جمله منتقدانی هستند که در عصر حاضر به بررسی این آموزه پرداخته و در نقد آن دست به تألیف

زده‌اند. هانس کونگ با بیان ابهام‌های موجود در این آموزه و واژه «خطاناپذیری»، سعی در جایگزینی واژه دیگری دارد، به گونه‌ای که بدون اعتقاد به خطاناپذیری پاپ، خطرهایی که می‌تواند جامعه مسیحیان را تهدید کند، برطرف شود. برایان تیرنی دیگر ناقد این آموزه است که به نقد تاریخی این آموزه پرداخته است. وی این آموزه را، آموزه‌ای جدید و ابداعی دانسته که در قرن سیزدهم و چهاردهم به وجود آمده است. با توجه به تخصص وی در تاریخ قرون وسطا، نقد وی بسیار دقیق و موشکافانه بوده، به گونه‌ای که غالب الاهی‌دانان پذیرفته‌اند. آگوست هسلر نیز همچون دیگر منتقدان به نقد الاهیاتی و تاریخی این آموزه پرداخته است، اما آنچه اثر وی را از دیگر آثار متمایز می‌کند نقد اقوالی است که پاپ شورای واتیکان را دیوانه و بیمار معرفی کرده است، به گونه‌ای که اسقفان از ترس وی به این آموزه تن در دادند. در واقع، پشتوانه ادعای خطاناپذیری پاپ سنت کلیسایی است که در شورای واتیکانی اول به نتیجه رسیده است، در حالی که اختلاف نظرها و مخالفت‌ها در خود کلیسای کاتولیک نشانگر آن است که این ادعا مبتنی بر سنتی متزلزل است.

منابع

- کتاب مقدس (۲۰۰۷). لندن: ایلام.
- تعالیم کلیسای کاتولیک (۱۳۹۳). ترجمه: احمدرضا مفتاح، حسین سلیمانی و حسن قنبری، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- صانعی، مرتضی (۱۳۸۷). خطاناپذیری پاپ: کنکاش آموزه خطاناپذیری پاپ با تأکید بر دیدگاه هانس کونگ، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کونگ، هانس (۱۳۸۴). تاریخ کلیسای کاتولیک، ترجمه: حسن قنبری، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول.
- لین، تونی (۱۳۸۰). تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه: روبرت آسریان، تهران: فرزانه.
- مک‌گراث، آلیستر (۱۳۸۴). درس‌نامه الاهیات مسیحی، ترجمه: بهروز حدادی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- وورست، رابرت ای. وان (۱۳۸۵). مسیحیت از لابه‌لای متون، ترجمه: جواد باغبانی و عباس رسولزاده، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ویور، مری جو (۱۳۸۱). درآمدی بر مسیحیت، ترجمه: حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

- Bokenkotter, Thomas (2005). *A Concise History of the Catholic Church*, USA: Doubleday.
- Catechism of the Catholic Church* (2004). UK: Burns and Oates.
- Denzinger, Henry (2007). *The Sources of Catholic Dogma*, translated: Roy J. Deferrari, USA: Lotero Publications.
- Flannery, Austin (1996). *The Basic Sixteen Documents Vatican Council II*, USA: Costello.
- Flinn, Frank K. (2007). *Encyclopedia of Catholicism*, USA: Facts on File.
- Hasler, August (1981). *How the Pope Became Infallible: Pius IX and the Politics of Persuasion*, USA: Doubleday.
- Kung, Hans (1971). *Infallible: An Inquiry*, translated by Edward Quinn, New York: Doubleday and Company.
- Lawlor, F. X.; Ford, J. T.; Heft, J. L. (2003). "Infallibility", in: *New Catholic Encyclopedia*, USA: Gale.
- Liguori, Alphonsus (1852). *The Moral Theology*, London: The Reformation Society's Office.
- Massaro, Thomas J.; Shannon, Thomas A. Anthony (2002). *American Catholic Social Teaching*, Liturgical Press.
- Mcleod, Hugh (2008). *The Cambridge History of Christianity*, UK: Cambridge University Press.
- Merriam Webster's Collegiate Dictionary* (2003). Eleventh Edition, USA.
- O' Malley, John W. (2010). *A History of the Popes: from Peter to the Present*, USA: Rowman and Littlefield Publisher.
- Oxford Advanced Learner's Dictionary* (1998). Fifth Edition, UK: Oxford University Press.
- Pelikan, Jaroslave (1983). *The Christian Tradition: a History of the Development of Doctorin*, USA: the University of Chicago Press.
- Tierney, Brian (1972). *Origins of Papal Infallibility: a Study on the Concepts of Infallibility, Sovereignty and Traditions in the Middle Ages*, Leiden.